

به نام نورانی ترین و برترین نام الله

انسان پس از مرگ

امیر المؤمنین می فرمایند: زمانی که میت را داخل در قبر می کنند خداوند دو ملک به سراغ او می فرستد. (اسم آنها منکر و نکیر است) اول چیزی که از آن سؤال می کنند از پروردگارش است ، سپس از پیامبر و بعد از آن از امام و ولی او سوال خواهند نمود .

پس از آنکه میت را در قبر گذاشتند و با خاک رویش را پوشاندند به اذن خدا دو فرشته از جانب خدا ، به صورت هولناک و وحشت انگیز وارد قبر می شود. آن دو فرشته به فرموده امیر المؤمنین : موی بدنشان آنقدر بلند است که روی زمین کشیده می شود و با انیباب خود زمین را می شکافند ، صدائی دارند چون رعد قاصف ، دیدگانی چون برق خاطف ، برقی که چشم را می زند ، میت را مورد سوال قرار می دهند . لحظات هولناک ، وحشتناک ، سخت و کمر شکن برای میت آغاز می شود .

سعادت مند کسی است که در دنیا مؤمن بوده و با انجام اعمال نیک توشه و آذوقه برای آخرت مهیا کرده باشد . اولین سوال قبر درباره پروردگار بی همتاست خواهد بود:

پروردگارت چیست ؟ اگر میت مؤمن باشد و از بندگان خاص خدا در جواب کلمه طیبه

(لا اله الا الله) به زبانش جاری خواهد شد و اگر مؤمن نباشد زبانش بند خواهد آمد و پس از آن دچار عذاب الهی خواهد شد . دومین سؤال درباره رسول خدا (ص) پرسیده می شود : پیغمبرت کیست ؟ سبک بال آن کسی است که در پاسخ بگوید : (اشهد ان محمداً رسول الله) .

سومین سوال از ولی و امام هر کس خواهد بود . چه کسی را پیشوا و امام و رهبر خویش قرار دادی ؟ سعادت مند کسی آن کسی است که بگوید اشهد ان امیر المؤمنین علیاً ولی الله ؛ اگر میت توانست به این سوالات پاسخ صحیح بگوید ، قبر او تا آنجا که چشمش کار کند گشاده خواهد شد و دری از درهای بهشت را برویش باز می کنند و به وی می گویند :

با دیده روشن و با خرسندی خاطر بخواب آن طور که جوان نوری و آسوده خاطر می خوابد و این دعای خیر همان است که خدای تعالی درباره اش فرمود : (بهشتیان آن روز بهترین جایگاه و زیباترین خوابگاه را دارند)

البته پاسخ به سوالات خیلی سخت خواهد بود و دشمن بزرگ انسان یعنی شیطان هم در قبر هم بیکار نخواهد نشست و انسان را آنجا هم رها نکرده و همواره سعی در گمراهی و انحراف خواهد نمود ، کسی که در دنیا مطیع شیطان بوده زبانش

بند خواهد آمد و به این سوالات نخواهد توانست پاسخ بگوید یعنی (اگر میت دشمن پروردگارش باشد ، فرشته ای بصورت زشت ترین صورت و جامه و بدترین چیز نزدش می آید و به وی می گوید :

بشارت باد تو را به ضیافتی از حمیم دوزخ ، جایگاه آتشی افروخته و او نیز شوینده خود را می شناسد و حایل خود را سوگند می دهد که مرا به طرف قبر مبر و چون داخل قبرش می کنند ، دوفرشته ممتحن نزدش می آیند و کفنش را از بدنش انداخته ، می پرسند: پرورگار تو و پیغمبرت کیست ؟ و چه دینی داری ؟
می گوید : نمی دانم .

می گویند :هرگز ندانی و هدایت نشوی پس او را با گزری آنچه نانی زنند که تمامی جنبنده هایی که خدا آفریده ، به غیر از جن و انس همه از آن ضربت تکان می خورند .
آنگاه دری از درهای جهنم برویش باز نموده ، به او می گویند :

بخواب با بدترین حال ، آنگاه قبرش را آن قدر تنگ می شو که بر اندامش می چسبد ، آنطور که نوک نیزه به غلافش بطوریکه دماغش یعنی مغز سرش از بین ناخن ها و گوشتش بیرون آید و خداوند مار و عقرب زمین و حشرات آن را بر او مسلط می کند تا نیشش بزنند و او بدین حال خواهد بود ، تا خداوند از قبرش مبعوث کند ، در این مدت آنقدر در فشار است که دائماً آرزو می کند کاش می شد که قیامت قیام کند .
سخن حقیقت جوین مرگ منزلگاه اول – منزل قبر :

انسان پس از مرگ بلافاصله توسط اقوام و خویشاوندان ، غسل داده می شود و تنها چیزی که پس از مرگ از دنیا با خودش می برد چند متر پارچه سفید (کفن) است که او را پس از غسل دادن به آن می پیچند و پس از خواندن نماز میت بدون معطلی به خاک می سپارند .خانه قبر که اولین منزلگاه پس از مرگ است ، حضرت علی از آن به خانه وحشت ، دیار غربت خانه خاک ، و خانه تنهایی یاد می کنند ، یا اهل التربه یا اهل الوحشه ...! خانه ای است تنگ ، تاریک و نمور که غیر از مرده کسی در آنجا نخواهد بود .پس از دفن مرده در خانه قبر ، اقوام و آشنایان بدون معطلی به منزلشان بر می گردند تا به مراسمات ترحیم و ختم و میهمانانی که از دور و نزدیک جهت تسلیت گویی و ابراز همدردی آمده اند برسند . دیگر نه برادری نه خواهری ، نه پدری و نه مادری ... هیچ کس با او ، نمی ماند . مگر اعمال او از نیک و بد . دو ملک خداوند یعنی نکیر و منکر اولین کسانی که به قبر مرده داخل می شوند . لحظات بسیار سخت و دلهره آور است که آن دو ملک انسان را

مورد بازخواست قرار می دهند ، خوشا به حال مؤمنین و آن کسانی که بتوانند به سوالات این دو ملک پاسخ بگویند و بدا بحال انسانهای کافر و فاسق و فاجر که عذاب الهی را از آن ساعت درک خواهند نمود .

سخنان حقیقت جویان مرگ دانستنی دیگر :

باز مرحوم علامه طهرانی می گوید :

یکی از سروران عزیز ما که فعلا از اعظم اهل نجف اشرف است و حقا مرد بزرگواری است ، نقل فرمود برای من که ما از نجف اشرف عیال اختیار کردیم و سپس در فصل تابستان برای زیارت و ملاقات ارحام عازم ایران شدیم و پس از زیارت حضرت ثامن الائمه به وطن خود که شهری است در نزدیکی های مشهد رهسپار گردیدیم.

آب و هوای آنجا به عیال ما نساخت و مریض شد و روز به روز مرضش شدت کرد و هر چه معالجه کردیم سودمند واقع نشد و مظرف به مرگ شد و من در بالین او بودم و بسیار پریشان شدم و دیدم عیال من در این لحظه فوت می کند و من باید تنها به نجف برگردم و در پیش پدرش و مادرش خجل و شرمنده گردم و به من بگویند دختر نو عروس ما را برد و در آنجا دفن کرد و خودش برگشت .

حال و اضطراب و تشویش عجیبی در من پیدا شد . فورا آمدم در اتاق مجاور ایستادم و دو رکعت نماز خواندم و توسل به حضرت امام زمان (عج) پیدا کردم و عرض کردم :

یا ولی الله ! زن مرا شفا دهید ، ای ولی کارخانه خدا ! این امر از دست شما ساخته است و با نهایت تضرع و التجا متوسل شدم ، آمدم در اطاق عیالم ، دیدم نشسته و مشغول گریه کردن است و زاروزار می گرید . تا چشمش به من افتاد گفت : چرا مانع شدی ؟ چرا مانع شدی ؟ چرا نگذاشتی ؟ من نفهمیدم چه می گوید و تصور کردم که صحبت عادی می کند و حالش سخت است . بعد که قدری آب به او دادیم و غذا به دهانش گذاردیم قضیه خود را برای من نقل کرد و گفت : عزرائیل برای قبض روح من با لباس سفید آمد و بسیار متجمل و زیبا و آراسته بود ، به من لبخندی زد و گفت : حاضر به آمدن هستی ؟ گفتم : آری .

بعدا امیر المؤمنین تشریف آوردند و با من بسیار ملاطفت و مهربانی کردند و به من گفتند : من می خواهم بروم نجف ، می خواهی با هم برویم به نجف ؟ گفتم بلی خیلی دوست دارم با شما به نجف بروم . من برخاستم لباس خود را پوشیدم و آماده شدم که با آن حضرت به نجف اشرف برویم ، همینکه خواستم از اطاق با حضرت خارج شوم دیدم که حضرت امام زمان

عجل الله آمدند و تو هم دامان امام زمان را گرفته ای . حضرت امام زمان به امیر المؤمنین عرض کردند : این بنده به ما متوسل شده ، حاجتش را برآورید .

حضرت امیر المؤمنین سر خود را پائین انداخته و به عزرائیل فرمودند : به تقاضای مرد مؤمن که متوسل به فرزند ما شده است برو ؛ باشد تا موقع معین و امیر المؤمنین از من خداحافظی کردند و رفتند . چرا نگذاشتی من بروم ؟
در روایات زیادی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین بر بالین محتضر در سكرات موت حاضر خواهد می شوند . این حضور از بهترین حالات برای مؤمنین خواهد بود و بهترین فرمان . خوشا به حال مؤمنین و شیفتگان ائمه اطهار که چنین سعادت نصیب آنها می شود .

سخن حقیقت جوین مرگ داستانی حقیقی و جذاب :

مرحوم علامه طهرانی در کتاب معادشناسی می گوید :

یکی از اقوام شایسته ما که از اهل علم سامرا بوده و سپس در کاظمین و فعلا در تهران سکونت دارد برای من نقل کرد که در ایامی که در سامرا بودم مبتلا شدم به مرض حصه سخت و هر چه در آنجا مداوا نمودند مفید واقع نشد . مادرم با برادرانم مرا از سامرا به کاظمین برای معالجه آوردند و در کاظمین نزدیک به صحن مطهر ، یک اطاق در مسافر خانه تهیه و در آنجا به معالجه من پرداختند ، موثر واقع نشد و من بیهوش افتاده بودم . از معالجه اطبای کاظمین که مایوس شدند یک روز به بغداد رفته و یک طبیب سنی مذهب را برای من به کاظمین آوردند . همین که نزدیک بستر من آمد و می خواست مشغول معاینه گردد من در اطاق احساس سنگینی کردم و بی اختیار چشم خود را باز کردم دیدم خوکی بر سر من آمده است ، بی اختیار آب دهان خود را به صورتش پرتاب کردم . گفت چه می کنی ؟ چه می کنی ؟ من دکترم ، من دکترم ! من صورت خود را به دیوار کردم و او مشغول معاینه شد و دستوراتی داد و نسخه ای نوشت و رفت . نسخه را تهیه کردیم و به تمام دستورات او عمل کردند ابدا موثر واقع نشد و من لحظات آخر عمر خود را می گذراندم . تا آن که دیدم حضرت عزرائیل وارد شد با لباس سفید و بسیار زیبا و خوشرو و خوش منظر و خوش قیافه . پس از آن پنج تن : حضرت رسول اکرم ، حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین بترتیب وارد شدند و همه نشستند و به من تسکین دادند و من مشغول صحبت کردن با آنها شدم و آنها نیز با هم مشغول گفتگو بودند . در این حال که من به صورت ظاهر ، بی هوش افتاده بودم ، دیدم مادرم پریشان شده و از پله های مسافر خانه بالا رفت روی بام و رو کرد به گنبد مطهر حضرت موسی بن جعفر و عرض کرد :

یا موسی بن جعفر من بخاطر شما ، بچه ام را آوردم اینجا ، شما راضی هستید بچه ام را اینجا دفن کنند و من تنها برگردم ؟
حاشا و کلا ! (البته این مناظر را این آقای مریض با چشم دل می دیده است نه با چشم سر ؛ آنها بهم بسته و بدن افتاده و
عازم ارتحال است .) همین که مادرم با حضرت موسی بن جعفر مشغول تکلم بود ، دیدم آن حضرت به اطاق ما تشریف
آوردند و به حضرت رسول الله عرض کردند : خواهش می کنم تقاضای مادر این سید را بپذیرید !

حضرت رسول الله رو کردند به عزرائیل و فرمودند :

برو تا زمانی که خداوند مقرر فرماید ؛ خداوند بواسطه توسل مادرش عمر او را تمديد کرده است . ما هم می رویم و انشا الله
برای موقع دیگر . مادرم از پله ها پائین آمد و من نشستم آن قدر از دست مادرم عصبانی بودم که حد نداشت و به مادرم
گفتم چرا این کار را کردی ؟ من داشتم با امیر المومنین می رفتم ، با پیغمبر می رفتم ، با حضرت فاطمه و حسنین می رفتم ،
تو جلو ما را گرفتی و نگذاشتی که ما حرکت کنیم .

یک سخن حقیقت جوی مرگ شعری زیبا :

سخن حقیقت جویان مرگ ترس از مرگ چرا ؟

در کتاب جامع الاخبار روایت شده که مردی از ابوذر غفاری سوال کرد : چرا مردن در نظر ما ناپسند است ؟ ابوذر در پاسخ
گفت : به علت اینکه شما دنیای خود را آباد نموده و آخرت خود را ویران کرده اید ؟ و البته بر شما ناگوار خواهد بود که از
محل آباد و معمول به محل خراب و ویران کوچ کنید .

ترس از مرگ چیزی ایت مه اغلب انسانها به آن مبتلا هستند ، مگر اندکی که با علم و ایمان و درک صحیح به حقیقت
مرگ پی برده باشند و در دنیای زودگذر با عبادت خالق یکتا و اجرای فرمان های او در جهت رضای حضرت حق جل جلاله
گام برداشته باشند که در غیر این صورت نه تنها از مرگ هراس نخواهند داشت ، بلکه آن را گرم در آغوش خواهند فشرد ،
چون مرگ را نابودی و نیستی نمی دانند ، مرگ را آغاز زندگی حقیقی ، آن هم در جوار رحمت الهی با صالحان و نیکان و
اولیاءالله می دانند ، برخورداری از نعمات بی شمار الهی و آسایش دائمی می پندارند ، آنان هم به آیات الهی ایمان دارند .
آیا مرگ پایان زندگی است ؟

قرآن کریم می فرماید : ای رسول ما به آنها بگو : فرشته مرگ که مأمور قبض روح شما است جان شما را خواهد گرفت و
پس از مرگ به سوی خدای خود باز می گردید .

قرآن کریم به صراحت می فرماید که مرگ پایان زندگی نیست بلکه بازگشت به خدای خویش و متنعم شدن از نعمت های لایزال الهی و زندگی جاودانه است .

مرگ پایان زندگی نیست ، بلکه به منزله پلی است که انسان بوسیله آن از دیار فانی به دیار باقی و قرب پروردگار نائل می شود .

احتضار و سكرات موت :

یکی از سختترین حالات انسان ، هنگام جان دادن د قبض روح توسط ملک الموت ، کسانی که در دنیا به مقام پروردگار خویش نایل شده اند در حرم امن الهی خواهند بود ، قبض روح آنها بسیار آسان خواهد بود و با صفا و محبت این دنیا را ترک خواهند کرد و جایگاه آنها نیز بهشت نعیم است و غذای آنان روح و ریحان و نسیم های جان پرور از ناحیه حرم الهی امن الهی بر آنان می ورزد ، و آنان در نازونعمت و آسایش بسر خواهند برد . اما کسانی که در دنیا به دنبال ظلم و ستم و تعدی و عصیان بودند و بر پروردگار خویش طغیان نمودند و از راه راست منحرف شده شیاطین را پیروی نمودند لحظه عذاب های دردناک را از لحظه قبض روح درک خواهند کرد .

سخن حقیقت جوین مرگ چیست ؟

مرگ نیستی و نابودی نیست ، بلکه گذر از دنیای فانی و رسیدن به بقاء و زندگی ماندگار است . مرگ سپری کردن تیرگی ها ، سختی های دنیا ، و زیان های آن و رسیدن به سرای باقی و دست یافتن به نعمات بی پایان الهی است .

مرگ در جوار حضرت حق جل جلاله بودن و از رحمت و نعمت بیکران الهی ، برخوردار شدن برای افراد صالح و کسانی که زمینه برخوردارگی از آن نعمت ها را با اجرای اوامر و ترک نواهی الهی مهیا ساخته اند ، است .

اما مرگ برای کسانی که دل به دنیای زودگذر ، فانی و بی وفا بسته اند و فریب زیبائیهای ظاهری آن را خورده اند و در غفلت از سرای باقی زندگی کرده اند و با خوشی های ناپایدار و کادب آن ، با هوا و هوس زودگذر از یاد خدا و نعمت های خدا غافل شده اند ، ظلم و ستم پیشه ساخته و در مسیر شیطان گام برداشته اند ، سرازیر شدن به دار مکافات و دیدن نتیجه اعمال شوم و عذاب شدید جهنم است .

مرگ برای مؤمن :

امام سجاد (ع) درباره مرگ می فرماید: مرگ برای مومن همانند کندن لباس های چرکین و پر حشرات است و گشودن بندها و زنجیر های سنگین و تبدیل آن به فاخرترین لباس ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب ها و مناسب ترین منزل ها است .

امام حسین در روز عاشورا مرگ را همانند پلی تعبیر می کنند که انسان مؤمن را از سختیها و زندان بسوی بهشت رضوان و فقر و باغ های سر سبز و نعمت های جاودان روانه می کند و برای کافران همانند عبور از قصرها و باغ های زیبا بسوی زندان و عذاب

امام حسن می فرماید: مرگ بزرگترین شادی است بر مؤمنین زمانی که آنها از زندگی سخت و دشوار دنیا بسوی نعمت ها جاودان روانه می شوند .

در هنگام مرگ مؤمن ، رسول خدا و حضرت علی و حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در حالی که ملائکه مقرب خدای عزوجل ایشان را همراهی می کنند و به بالینش حاضر می شوند ، اگر خدای تعالی زبانش را به شهادت بر توحید او و نبوت رسول خدا و ولایت اهل بیت باز کرد که بر این معانی شهادت می دهد و رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقرب خدا با ایشان گواه می شوند و اگر زبانش بند آمده باشد ، خدای تعالی رسول گرامی خود را به این خصیصه اختصاص داده که از ایمان درونی هر کس آگاه است و لذا به ایمان درونی مؤمن گواهی می دهد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام شهادت رسول خدا را گواهی می کنند . با این اوصاف مرگ برای مومن بسیار شیرین و لذت بخش خواهد بود ترس از مرگ و گریز از آن برای مؤمنین مفهوم نخواهد داشت .

مرگ برای کافران :

امام حسین می فرمایند: مرگ برای کافران همانند عبور از قصرها و باغ های زیبا بسوی زندان و عذاب الهی است .

امام حسن می فرماید: مرگ عذاب و هلاکتی است برای کافران ، زمانیکه آنها از بهشت ظاهری شان سوی آتشی که همیشگی است و سرد نمی شود روانه می شوند .

قرآن کریم می فرماید :

و اگر بنگری سختی حال کافران را هنگامی که فرشتگان آنها را قبض روح می کنند و با تیغ بر روی و پشت آنها می زنند و می گویند: بچشید طعم عذاب سوزنده را ، این عقوبت اعمال زشتی است که به دست خو پیش فرستادید .

بدون مرز بودن

انسان نوری است که شوق بازگشت به نور اصلی را دارد. فرقی بین نورها داریم. نوری که پایانی ندارد و نوری که روزی خاموش میشود. انسان میتواند نوری باشد که از ازل تا ابد میتابد حتی اگر دنیا پایان یابد. پرده ها همیشه رخ زیبای انسان را گرفته اند و نور اندکی به برون میتابد. انسان در سختی آفریده شده است و همچنین با اینحال بهترین آفرینش را دارد. پس شرط رسیدن به انسانی که بهترین خلقت را دارد زندگی کردن است و پشت سر گذاشتن سختی ها. نه اینکه ملزم به سختی دادن به خود است بلکه کمال در امتحان پس دادن و سربلند بیرون آمدن است. با هر امتحان پرده ها سست میشوند و با موفقیت نور وجود انسان به بیرون رسوخ میکند، وجود انسان و دیگران را در بر میگیرد و به انسان وسعت میبخشد. ولی با شکست در امتحان پرده ها نور وجود انسان را بیشتر در خود میکشند و انسان را به سمت پوچی میکشانند. راههای آسان همیشه آسان ترین انتخاب برای انسان بوده اند ولی نتایج آنها هیچوقت تضمینی برای رسیدن نیستند. ما آنچه را در دست داریم به هیچ میدهیم تا به اندازه وسعت زمان فرمان راحت باشیم. و ما بی خبریم، از آنچه میتواند وسعت وجودمان باشد، فراتر از آنچه میتواند نام بگیرد. پرده های تاریکی را به دور خود کشیدن برای از دست ندادن احساس گرمای نادانی مرگی است که ما با لذت به آن تن در داده ایم. ترس از پیوستن به نور، به سبب غروری است که ما در گمان خود پرورده ایم. واقعیت لمس شدنی نیست، بلکه تجربه ای است که با زندگی کردن قابل لمس میشود. واقعیت اینست که نور میتواند با دیدن انعکاسش خود را نظاره کند. و نظاره کردن فقط برای مدتی کوتاه نیست، بلکه میتواند برای بی نهایت خوبی یا بدی باشد. نور بی مرز است، وقتی پرده ها به کناری زده شوند.